

آج کا کہ نامی نسبت  
یوسف امیر کاک

www.sarbook.com

مدیریت هنری و طراحی جلد: مجید زارع  
حروف‌نگاری و آماده‌سازی: کارگاه هنری شهرستان ادب

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۷

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: فرایند گویا، نقش ایران و نمونه

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۴۵-۸۶-۸

ناشر: شهرستان ادب

آدرس: تهران، خیابان شریعی، روبه‌روی سینما صحرا، پلاک ۱۶۸، طبقه ۴

تلفن: ۷۷۶۴۰۸۹۷

آدرس اینترنتی: [www.ShahrestanAdabPub.com](http://www.ShahrestanAdabPub.com)

فروشگاه اینترنتی: [www.AdabBook.ir](http://www.AdabBook.ir)

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات شهرستان ادب است.

هرگونه استفاده، منوط به اجازه‌ی کتبی از ناشر است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه: میرشکاک، یوسفعلی، ۱۳۳۸-

عنوان و نام پدیدآور: آن‌جا که نامی نیست / یوسفعلی میرشکاک.

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی هنری شهرستان ادب، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص. ۱۳×۲۰، س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۴۵-۸۶-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

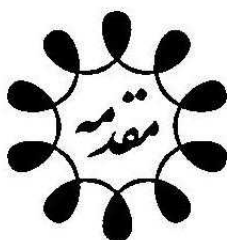
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴

موضوع: Persian poetry - 20th century

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ آ ۴۵۷/۸ ی ۸۲۲۳ PIR

رده‌بندی دیویی: ۸۱۶/۶۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۱۴۶۶۵



این غزل‌ها را مثل اغلب غزل‌های خوب یا بد بنده و شما و شاعران خُرد و کلان این روزگار و روزگاران سپری شده، عشق نوشته است؛ اما مقدمه را من باید بنویسم. مانده‌ام مات و متحیر که چه بنویسم؟ در آستان زمستانِ عمر، در میان مجاز و حقیقت، متردد ماندن و ناخواسته دل بستن و به ناگزیر دل بردن، تقدیر فردی من بوده است؛ که تا به یاد می‌آورم خود را، جنونمند به یاد می‌آورم. و آن جا که جنون و فقر و سستی‌نگی هم‌تافت می‌شوند، از عشق کاری بر نمی‌آید؛ مگر غزلی چند گفتن و زندگی عاشق را برآشفتن و او را سرگردان‌تر و خسته‌تر از همیشه به انزوا راندن. با وجود این همه ناگواری، گویی در ازل بر دوش بردن بار عشق و برپا نگه داشتن علم یاد و نام اساطیر عاشقانه، هم چون سنگ سبزیف برای جان جنون‌مندان مقدر شده است. اما بر دوش بردن این بارِ گران روزبه‌روز دشوارتر می‌شود. نفس زیستن در فضای تمدن تکنیکی که هیچ نسبتی با ایمان و عواطف انسانی ندارد دشوار است؛ تا چه رسد به این که بخواهی در این فضای نیست‌انگارانه، زیر آوار فقر و پیری، به عشق ملتزم بمانی. اما آن که هست و بود خود را مدیون عشق است چگونه می‌تواند از آن





اعراض کند؟ و اگر اعراض کند به کدام قبله رو بیاورد و بودن خود را چگونه توجیه و تحمل کند؟

نکته‌ی دیگری که باید به خودم یادآوری کنم این است که بضاعت مزجات خود را از جنون دارم؛ که مردم روم باستانش ژنون می‌نامیدند. جنون سوفیای درون من است؛ با او برآمده و بالیده و از گردنه‌های فریبنده‌ی عقل گذشته و به پیری رسیده‌ام و با این که می‌بینم در آستان شصت سالگی از من پرهیز می‌کند و حتی عقل ناقصم را وسوسه می‌کند تا از فقرم هیولایی بسازد و مرا از آینده بترساند، امیدوارم از این بازی‌ها دست بردارد و به مدار خود برگردد و مهار مرا در دست بگیرد که پس از چهل سال دیوانگی، زبون و خوار به چنگ عقل افتادن و آنگاه عاقلانه مردن ننگی ست که آن را بر خود هموار نمی‌توانم کرد. عقلی که در آستانه‌ی مرگ برانگیخته شود به اسبی می‌ماند که در چهل سالگی یورتمه یاد بگیرد. گاه به جنون می‌گویم؛ از مرگت به دور است پس از عمری چارنعل دواندن من در گرما و سرمای شهر و بیابان، به عقلم و انهی و چنان بگذری که گویی هیچ‌گاهت با من سروکاری نبوده است. جنون می‌گوید: می‌خواهم بدانی از چه مهالکی تورا گذرانده‌ام؟ اگر در جوانی به فریادت نمی‌رسیدم و از چنگال عقلت نمی‌رهاندم عمرت در بندگی دنیا تباه می‌شد. خوش باش که در پایان راهی و مرگ بردرگاه است تا برای ابد تورا از بار سنگین پیری و درد سهمگین بودن وارهاند.





راستی را! اگر مرگ نبود جز تا ابد زیر بار بد و بیداد ماندن از این همتافتی  
آب و خاک چه برمی آمد؟ به روزگار جوانی، پیری را قدر نمی دانستم و اکنون  
بر آنم که به جوانی رفتگان خام رفتگان اند. پیری سرآغاز بیداری از خواب آشفته‌ی  
دنیاست. بیچاره آنان که پیری شوند و هم چنان دل بسته‌ی سراب آرزوها، اسیر  
آز و نیازند. کالبدِ خاکی در کارگاه هستی به هیچ کاری جز آموختن درس  
مقصود نمی آید:

عاشقِ شوارنه روزی کارِ جهان سرآید  
ناخوانده درسِ مقصود از کارگاهِ هستی

یا علی مدد

یوسف میرساکان

